

هیچ چیز از نگاه کنجاو و جست و جوگر « محمود » دور نمی ماند: ستارگان زیبای  
آسمان که در شبانگاه با او گفت و گومی کردند؛ غروب های خیال انگیز زاینده رود،  
پرواز کبوتران؛ و از همه بیشتر، ستون ها، گل دسته ها و نقش های زیبای مساجد  
اصفهان. او دوست داشت همه را نقاشی کند. وقتی با هم کلاسی هایش از مدرسه  
بیرون می آمد، از او می خواستند تا تصویر کبوتران نشسته بر دیوار را که در دفتر  
خود کشیده بود، در دفتر آنها نیز بکشد.

روزی که پدرش، دست او را در دست استاد امامی گذاشت؛ آن استاد بزرگ  
نقاشی، دریافت که محمود استعدادی فوق العاده دارد. استاد امامی مردی پرکار اما بسیار  
کم حرف بود. او روزهای فراوان، محمود را به ساختن رنگ و آماده کردن قلم موها و بومها  
مشغول کرد.

در کارگاه استاد امامی، شعرهای دلنشین حافظ و جلال الدین محمد (مولوی)، زمزمه می شد  
و محمود با این سروده ها و نقش و نگارها پرورش می یافت. بعد از ماه ها، استاد به محمود  
گفت: «محمود! حالا دیگر وقت آن رسیده است که خودت طراحی کنی».

در این هنگام، محمود با خوش حالی و هیجان گفت: «استاد؛ از کجا باید شروع کنم؟»  
استاد امامی گفت: «از همه جا؛ از سیاهی شب تا روشنایی سپیده دم، از شفافیت آب تا سختی کوه، از ابرهای گذران تا نقشی که بر خشت ها زده اند.»  
محمود شروع کرد. استاد با نگاه های تحسین آمیز، هنرمندی او را می دید و تشویقش می کرد؛ اما مراقب بود که غرور به جان شاکردش نیفتد. همیشه می گفت: «غرور، آفت هنر است.»  
روزی که استاد امامی کشیدن آهو را به محمود سر مشق داد، او تمام شب، بیدار ماند و در پایان، آهوهایی را دید که از هر طرف به او نگاه می کردند؛ از روبه رو، از پشت سر، از نیم رخ، در حال فرار و... به یاد مادر خود افتاد که هر وقت کارش گره می خورد، می گفت: «یا

ضامن آهوا!

صبح روز بعد، تمام راه را دوید تا گلگی آهوانی را که کشیده بود، به استاد نشان دهد.

استاد گفت: «از رو که نکشیدی؟»

محمود، در حالی که سرخ شده بود، گفت: «نه همه را ذهنی کشیده ام».

استاد با هیجان و ناباوری گفت: «حالا چشم هایت را ببند و همان آهوپی را که سر مشق

داده بودم، بکش».

محمود چشم هایش را بست و با دو سه حرکت قلم، طرح آهو را کشید.

استاد امامی، بی صبرانه گفت: «به به به ایبه تومی گویند هنرمند! من مطمئنم که تو یکی

از استادان بزرگ نقاشی خواهی شد».

سال ها بعد، محمود فرشیان، استادی هنرمند و نام آشنا در نقاشی شد و کارهای او  
شهرت جهانی یافتند.



اکنون کمتر کسی است که نگاره‌ی «عصر عاشورا»ی او را ندیده باشد؛ چه بسیار چشم‌ها که با دیدن حالت سوگوار اسب امام حسین (ع) در این اثر، گریسته‌اند و چه زبان‌ها که هزمنندی و نیک‌نامی این استاد بزرگ را ستوده‌اند و با نویسنده و شاعر بزرگ ایران، «سعدی»، هم صدا شده‌اند که:

نام نیکو، گر بماند ز آدمی

به کز و ماند سرای زرنگار

نام نیک رفشان، ضایع مکن

تا بماند نام نیکت، یادار